

## ترک سمرقندی و ترکان شیرازی

### ابراهیم باستانی پاریزی

یک وزیر جنگ افغانستان که در زمان امیر امان‌الله خان به بدخشان رفته بوده است، می‌نویسد: «مردم این ولایات زیباک، در بین خود نزاع و نفاق ندارند، جنگ و دعوا و دست‌درازی به مال غیر و دزدی بین آنها نیست. از اجناس و اموال خود، ده یک چیزی را جدا نموده و به نظم تحویل خلیفه که از جانب پیرشان مقرر است، می‌نمایند و همان عشر مال خود را فدیة نماز و روزه انگاشته، خاصان به مثل سادات و خلیفه یا اشخاصی که کتاب‌های فارسی را تا خواجه حافظ خوانده باشند، نماز را هم یاد گرفته‌اند و عامه مذکور نماز نمی‌دانند و از روزه هم باخبر نیستند».

من به دنبال شاهد می‌گشتم برای حرفی که سال‌ها پیش عنوان کرده بودم که؛ همان‌طور که در اول مثنوی «بشنو از نی» کار «بسم‌الله الرحمن الرحیم» را انجام می‌دهد، در اول دیوان حافظ مصرع «الا یا ایها الساقی ادر کأساً و ناولها» اگر کار «بسم‌الله الرحمن الرحیم» را انجام ندهد، باری کار «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» را انجام می‌دهد و مرد خواهد که آن را

از ردیف اول کتاب به ردیف دوم کتاب منتقل کند.

به گمان من شاهدی که می‌خواستم، از همین عبارت وزیرِ حریبهٔ صد سال پیش افغانستان به دست آمده که می‌گوید: «اشخاصی که کتاب‌های فارسی را تا خواجه حافظ خوانده باشند، نماز را هم یاد گرفته‌اند».

شعر حافظ، تاریخ گریز است، یعنی مفهوم عرفانی آن بیش از هرچیز بر عرف و عادات زمانه می‌چربد. اما به هر صورت موارد متعددی هست که شعر حافظ را با تاریخ هم‌عنان می‌کند و یکی از موارد آن، دو تعبیر دلپذیر ترکان شیرازی و ترکان سمرقندی است.

ابن اثیر وقتی سال ۴۴۷ هـ.ق، ۱۰۵۵ م. از تسخیر بغداد توسط ارسلان بسایری یاد می‌کند، از طبقه‌ای نام می‌برد تحت عنوان «التراک الشیرازیة» و غوغای این اتراک به دیلمیان که منجر به قتل ملک رحیم پسر ملک مرزبان با کالیجار شده است، در آنجا به تفصیل آمده است. این ترکان شیرازی چه کسانی بودند؟ سی صد سال پیش از این که حافظ از ترکان شیرازی یاد کند، بحثی مستوفی و کاری سرنوشت‌ساز در تاریخ داریم که توسط همین ترکان شیرازی صورت گرفته است.

من اینجا نمی‌خواهم از داستان سقوط بغداد، ۲۰۰ سال قبل از سقوط هولاکویی آن یاد کنم که واقعه‌ای بس معروف در تاریخ است. تنها می‌خواهم اشاره کنم که این سقوط بغداد، توسط یک فارسی صورت گرفت و آن شخص، اهل فسای فارس بوده و کسی است که بعد از سقوط بغداد یک سال «حی علی‌الخیرالعمل» را در اذان وارد کرده است و یک سال به نام خلفای فاطمی مصر در بغداد خطبه خوانده است و او در کتب تاریخ عرب به نام «البساسیری» خوانده می‌شود. یعنی کسی که اهل بسا یا فساست و «سیر» علامت مکان است مثل گرمسیر و تنگ‌سیر و...

بساسیری در ابتدا، جای پای نفوذ دیلمیان را از فارس برید و آنان را متوجه خوزستان و سپس بغداد ساخت و بعد خود با سپاه فارس که بیشتر ترکان شیرازی بودند، به بغداد تاخت و خلیفه «القائم بالله» را از شهر بیرون کرد و خود بر مسند حکومت بغداد تکیه زد.

ابن اثیر یکی از دقیق‌ترین فصول تاریخ را برای سقوط بغداد نوشته است. او به این امر تصریح دارد که: «فی هذا السنة احدى و اربعین و اربع مائة (۴۴۱هـ) فی المحرم صار مع الملك الرحيم من الاهواز الى بلاد فارس و وصلها و خرج عسکر شیراز الی خدمته و نزل بقرب من شیراز لیدخل... ثم انّ الاتراک الشیرازیین و البغدادیین اختلفوا و جرى بينهم مناقشة».

در همین سال است که السباسیری بر انبار پیروز می‌شود و آن شهر مهم استراتژیکی را تسخیر می‌کند.

این همان سال‌هایی است که طغرل بیک سلجوقی در خراسان پیش رفته بود و خلیفه بغداد، القائم که از بغداد بیرون رفته بود، نامه نوشت به طغرل و کمک خواست. گفت که باید به خلیفه پیامبر کمک کنی. در سال ۴۴۲ هـ طغرل بیک بر اصفهان پیروز شد. در جمادی الاول همین سال ارسلان بن داود، برادر طغرل بیک از مرو متوجه شهر فسا شد و هزار مرد را در فسا کشت و جمع کثیری را به اسارت گرفت و قدر هزار هزار دینار (یک میلیون دینار) غارت کرد و سه هزار تن را به اسارت برد.

این ظاهراً تماماً به انتقام کارهای بساسیری است، چرا که شهر فسا آن چنان موقعیتی نداشته که تا این حد صدمه بخورد. در سال ۴۴۶، ترکان بغداد، آشوب کردند. زیرا گرانی پدید آمد. در همین ایام غزهای سلجوقی به دزکوه رسیدند. ابن اثیر در همه جا از ترکان سلجوقی به نام غزل‌های سلجوقی نام می‌برد و درست هم هست.

در سال ۴۴۷ هـ بود که اتراک غز بر بساسیری تسلط یافتند و او را اسیر کردند و طغرل به بغداد آمد و خطبه از نام خلفای فاطمی قطع شد و به نام خلیفه عباسی، القائم بالله خوانده شد. در همین جا بود که طغرل پیامی به اتراک البغدادیین فرستاد، - آن‌طور که ابن اثیر می‌نویسد- و آنان را اطمینان بخشید و قول داد که با آنان خوش رفتاری می‌شود، اما آنها پیام را رد کردند و گفتند بساسیری، پیشوا و فرمانده ماست و نه دیگری.

به هر حال در همین سال است که طغرل بیک به اهل «کرت» محله شیعه‌نشین بغداد

دستور داد که در اذان خودشان «الصلاة خیر من النوم» را به جای بیاورند.

به عقیده من، این ترکان الشیرازیین که ابن اثیر از آنها نام می‌برد، اجداد همان ترکانی بودند که سیصد سال بعد، حافظ شیراز از آنان نام می‌برد و می‌گوید:

اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

اینها ظاهراً همان کسانی هستند که باز حافظ در حق آنان می‌گوید:

ترکان پارسی گوی بخشندگان عمرند ساقی بشارتی ده رندان پارسا را

دلیل این است که اینان با ترکمانان سلجوقی که ابن اثیر همه جا به درستی از آنان به عنوان «ترکان غز» نام می‌برد، نتوانسته‌اند در بغداد با هم سازگاری پیدا کنند و حتی دورافتادگی پیدا کردند. برخلاف عادت ترکان که به محض آنکه شخصی یک کلام ترکی به زبان آورد، دیگر همه کدورت‌ها از بین می‌رود، آن روزها ترکان شیرازی که طرفداران دیلمیان هم همواره بوده‌اند، مطلقاً با طغرل نساختند و همکاری او را رد کردند. البته این امر قابل تأیید است و باید جوانان فاضل تحقیق کنند که این ترکان پیش از آمدن سلجوقیان به ایران و تشکیل امپراطوری سلجوقی، در کدام قسمت‌ها پراکنده بودند و نحوه زندگی آنها و هم‌سازی آنان با فارسی‌ها چگونه بوده است؟ همین که در قرن چهارم و پنجم هجری شخصی به نام ارسلان در فسا پیدا می‌شود که گروه کثیری با او همراهی می‌کنند، تا جایی که موفق به تسخیر بغداد و ویران کردن حکومت خلیفه اول عباسی از بغداد می‌شود، خود دلیل بر وجود قومی ترک در آن نواحی است.

ما البته امروز در شیراز و اطراف آن ترکان پارسی گوی داریم و ایل قشقایی یک نمونه از آن است. اینکه این قوم در چه تاریخی به فارس آمده‌اند و در کجا بوده‌اند، خود بحثی بسیار قابل تحقیق و تأمل است و اگر درست باشد نظر استاد دکتر ماهیار نوابی، که خود از ایل قشقایی و از خانواده محمدحسن خان ایلخانی قشقایی بوده است، همان کسی که فرهاد میرزا معتمدالدوله او را مؤمن آل قشقایی می‌خواند، آری اگر نظر استاد درست باشد که این نام مشتق شده باشد از کلماتی از پهلوی اشکانی و مربوط باشد به سکاها و امثال آنها، دیگر

البته ریشهٔ ترکان پارس گوی به بیش از اسلام گسترش پیدا می‌کند؛ آن وقت است که متوجه می‌شویم چگونه محمد قلی‌خان ایلخانی فارس در وقتی که از تحریر شاهنامه فردوسی توسط داوری وصال خبر گرفت، مشتاقانه خریدار آن شد و روزی که شاهنامه را به خانه‌اش می‌برد، هفت صد تومان پول نقره رایج اصل، بار قاطر کرده، به علاوهٔ دوازده طاقه شال کشمیر، دوازده طاقه شال گجرات، دو اسب با زین مرصع و هدایایی دیگر از گندم و جو و روغن و پنیر و سایر محصولات ایلیاتی، به خانهٔ وصال برد و خانهٔ آنان را پر از این اشیاء کرد. در واقع صله‌ای را که سلطان محمود غزنوی به فردوسی پرداخت، محمد قلی‌خان، این ترک شیرازی به داوری فرزند وصال و محرر شاهنامه، پرداخت. شاهنامه یکی از شاهکارهای هنری عالم است و اینک در تهران موجود است.

حالا می‌خواهم به اصطلاح دیگر حافظ بپردازم، اصطلاح ترکان سمرقندی. در حدود ۶۰ یا ۷۰ سال پیش از این کارخانه‌ای در فرانسه، اتومبیل‌های مخصوص برای طی راه ابرشیم از اروپا تا چین، ساخته بود. این گروه در حدود سال ۱۳۰۸ از تهران گذشته‌اند. پس از آن عده‌ای به تماشای فیلم سفر اینان پرداختند و دیدند که هنگامی که این گروه به حدود زیباک و قرقیزستان رسیدند، عده‌ای به پیشواز آنان آمدند و دو نفر به نواختن دوتار و سه‌تار پرداخته و اشعاری از حافظ را نیز خواندند:

همای اوج سعادت به دام ما افتاد      اگر تو را گذری بر مقام ما افتد

حباب‌وار براندازم از نشاط کلاه      اگر ز روی تو عکسی به جام ما افتد

در واقع بهترین شاهد من برای اینکه حافظ روزی فکر می‌کرده که به شعر حافظ شیراز می‌کوبند و می‌رقصند سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی، همین جاست.

اما مطلب مهم‌تری که مربوط به تاریخ است، داستان تیمورلنگ و آمدن او به شیراز است و ملاقت وی با حافظ که البته برخی این قضیه را انکار کرده‌اند، ولی به نظر من هیچ شیرازی نباید این ملاقات را انکار کند و از اهل تاریخ هم هیچ‌کس نباید این قضیه را رد کند.

از جملهٔ دلایل اثبات این امر، این است که تیمور، اصلاً آدمی بوده است که در باطن خود

